

به پیش!

سیاسی - خبری

پنج شنبه ۱۶ تیر ۱۳۸۴، ۷ ژوئیه ۲۰۰۵

اتحاد سوسیالیستی کارگری

شماره ۴

هر دو هفته يك بار منتشر میشود

پیروزی احمدی نژاد، نشانه کدام تحولات؟

ایرج آدرین

(۱)

از پوچ ترین تحلیل از نتیجه انتخابات اخیر ریاست جمهوری آغاز کنیم. بسیاری از لیبرال های ایران پیروزی نامنظر احمدی نژاد را چنین توضیح می دهند که توده مردم ایران در این انتخابات نشان دادند که هنوز شایسته پلاتفرم آزادی خواهانه لیبرال ها نیستند، چرا که ودیعه آزادی را با وعده لقمه نانی تاخت زدند. چنین تحلیلی، اگر ارانه دهندگانش واقعا به آن باور داشته باشند، تنها میتواند نشانه دیگری بر ورشکستگی دیدگاه تنوریک صاحبان آن در شناخت و توضیح روندهای سیاسی

ایران شمرده شود. اما واقعیت این است که توسل به چنین تحلیل هایی عمدتا حکمت سیاسی دارد، و در اپوزیسیون و شبه اپوزیسیون ایران از جانب اصلاح طلبانی تبلیغ میشود که در هشت سال گذشته سعی داشته اند تلاش خود برای راه یافتن به بدنه رژیم اسلامی حاکم را مسیری برای گسترش گام به گام دموکراسی و به سود توده مردم ایران جلوه دهند.

(۲)

اینکه نتیجه این انتخابات را تقلب رقم زده است فاکتی است که از سوی چهره های مقتدر رژیم نیز اعلام شده است؛ اما بخودی خود هیچ تحلیلی از پیروزی احمدی

نژاد بدست نمی دهد. آنچه نیازمند تحلیل است این است که چهره ای چون رفسنجانی در این مسابقه تقلب می بازد و احمدی نژاد پیروز از آب در می آید.

در جمهوری اسلامی تقلب همیشه يك رکن ثابت هر انتخاباتی بوده است، زیرا انواع انتخابات در این رژیم صرفا تشریفاتی است، و در حالت عادی نتیجه هر انتخاباتی بنا به تناسب قوای جناح ها و دستجات مختلف پیشاپیش در جای دیگری تعیین شده است و نقش انتخابات تنها اعلام رسمیت آن است. اگر انتخابات دور

نهم ریاست جمهوری واقعا غیرقابل پیش بینی بود، علت این بود که جناح ها و دسته بندی های مختلف رژیم، برخلاف معمول، در تناسب قوای ثابت و روشنی قرار نداشتند (۱). جناح های رژیم نتیجه رقابت خود را به آراء مردم در این انتخابات نسپرده بودند (چنین توافقی میان جناح های رژیم در دور اول انتخاب خاتمی صورت گرفته بود)، بلکه پیروزی هر جناح در مسابقه تقلب و قدرت اسم در آوردن از صندوق های رأی را، در يك "رقابت آزاد"، به منزله بازتاب در دست داشتن اهرم های بیشتری از قدرت واقعی پذیرفته بودند. اینکه، نه فقط کروی، بلکه رفسنجانی نیز در این مسابقه تقلب نمی تواند پیروز شود بیانگر این

بقیه در صفحه ۲

بود که مورد قضاوت مردم قرار گرفت و با نزدیک به پنجاه و پنج درصد آراء مردود شناخته شد. کمپین هایی که پیرامون همه پرسى در این کشور انجام گرفت حرکتی را در جهت سیاسی کردن فضای اجتماعی شکل داد. کمیته های محلی فعالین چپ برای شناساندن و نقد این قانون تا دور افتاده ترین نقاط کشور تشکیل شد.

بقیه در صفحه ۱۰

«قانون اساسی اروپا» و نئولیبرالیسم

پیرامون همه پرسى بر سر قانون اساسی اروپا در فرانسه

سودابه مهاجر

در هر دوی این کشورها این طرح را، در عمل، برای مدت نامعلومی به بایگانی سپرد.

پیمانی که قانون اساسی اروپا نام گرفته است، در دورانی که فرانسه خود را برای رفراندوم بر سر آن آماده می

در 29 ماه مردم فرانسه، و سه روز پس از آن مردم هلند، برای قبول یا رد طرح معاهده قانون اساسی اروپا به پای صندوقهای رأی رفتند. اکثریت تعیین کننده آراء منفی

پیش بسوی ایجاد تشکلهای کارگری به نیروی خود کارگران!

پیروزی احمدی نژاد، نشانه کدام تحولات؟

است که هواخواهان احمدی نژاد ابزار قدرتمندتری در دست داشته اند. و همانطور که مقامات ارشد رژیم با گلایه بازگو کرده اند، این قدرت جز اتکاء به قدرت نظامی سپاه پاسداران و بسیج چیز دیگری نبود.

جنبه غافلگیر کننده انتخابات اخیر در همین است که در جناح بندی های رژیم اکنون سپاه پاسداران و بسیج بعنوان يك نیروی مستقل سیاسی عرض اندام کرده و رئیس جمهور تعیین کرده است. هرچند اکنون روشن است که حلقه های درونی تر رژیم به امکان چنین تحولی پیشاپیش واقف بوده اند، با اینهمه اطلاق لفظ «کودتای انتخاباتی» به عملکرد سپاه پاسداران و بسیج در انتخابات اخیر تا حدود زیادی درست است؛ اما تا آنجا که پیروزی احمدی نژاد را آغاز يك کودتا از جانب این جناح در حال شکلگیری تلقی کنیم. فرجام این کودتا هنوز ناروشن است.

(۳)

این فاکت روشنی است که بخشی از فرمانده هان سپاه پاسداران، مسنولان رادیو و تلویزیون دولتی، و اکثریت آخوندهای شورای نگهبان سردمداران جناح در حال شکلگیری ای هستند که احمدی نژاد را رئیس جمهور کرد. اما این جناح پایه اجتماعی ای جز اوباش و چاقوکش های نهادینه شده در «بسیج» ندارد، و منبع اصلی قدرتش تهدید خشونت عریان و فراقانونی همین قشر است. این قشری است که منافعش، همانطور که تاریخ نگاران نشان داده اند، از نیمه نخست قرن نوزدهم با دستگاه روحانیت جوش خورد، توسط دستگاه روحانیت سازماندهی شد، و بعنوان یکی از ارکان اصلی قدرت مستقل آخوندها در جامعه بکار گرفته شد. با عروج رژیم جمهوری اسلامی این قشر اوباش بعنوان يك نیروی شبه-نظامی، در اشکال رسمی و غیررسمی، بخشی از پیکره دستگاه حکومت شد. اما افسار کنترل آنها همچنان در دستهای مرئی و نامرئی محافل مختلف آخوندهای در حاکمیت قرار داشت، و سپاه پاسداران، و بطور فزاینده ای نهاد «بسیج»، همچنان نقطه اتکایی برای اعمال قدرت فراقانونی روحانیون باقی ماند. با انتخابات اخیر هیولای دکتر فرانکنشتاین از کنترل خالق خود خارج شد. پیروزی احمدی نژاد، بیش از آنکه گویای قدرتیگری جناح

موجودی از حکومت باشد، بازتاب قطع رابطه جیره خواری و فرماتبری قشر اوباش و چاقوکش از دستگاه روحانیت است، که همین واقعیت را خود با بیان «طغیان علیه نسل اول» بروز میدهند. جناح جدیدی در حال شکلگیری است که در حال حاضر انسجامی از نظر برنامه اقتصادی و سیاسی ندارد و مناسبات آن با مراجع تثبیت شده قدرت نیز مبهم است. این واقعیت که آخوندهای درشتی امثال اعضاء شورای نگهبان مدافع این جناح جدید هستند در ماهیت پایه اجتماعی آن تغییری نمی دهد و بر مناسبات این جناح جدید با کلیت دستگاه روحانیت تأثیر تعیین کننده ای نمی گذارد.

دلیل طغیان این قشر را باورهای ایدئولوژیک آنها نمی تواند توضیح دهد. مستقل از اینکه سردمداران این قشر چه بیان ایدئولوژیکی از تحرك اخیر آنها بدست دهند، و حتی مستقل از اینکه در ذهن برخی آحاد این قشر ایدئولوژی دگماتیک مذهبی ای که در مخ آنها فرو کرده اند چه تناقضاتی را با واقعیات عملکرد رژیم سبب شده باشد، یا از برخی از آنها امثال "طالبان" ساخته باشد، واقعیت ساده این است که منافع مادی این قشر (چه منافع مالی و چه موقعیت و قدرت گروهی و فردی آنها) با سیر تحولات ده- دوازده سال

به پیش!

اخیر رژیم جمهوری اسلامی به مخاطره افتاده است. علل تحرك اخیر این قشر را تصادم این منافع مادی با تحولات در رژیم حاکم، و چشم انداز حرکت آتی آنها را نهایتا تصادم منافع آنها با منافع و خواسته های طبقات اجتماعی رقم می زند.

رژیم جمهوری اسلامی، دستکم از دور دوم ریاست جمهوری رفسنجانی، بطور آگاهانه تلاش برای ادغام اقتصاد ایران در بازار جهانی کاپیتالیستی را آغاز کرد. همزمان، در سطح داخلی، تلاش رژیم در جهت جلب حمایت صاحبان صنایع و سرمایه بود. از زاویه منافع دراز مدت بقاء رژیم اسلامی، تنها راه قرار دادن پایه اجتماعی این حکومت بر یکی از طبقات اصلی جامعه، طبقه سرمایه دار، است؛ امری که بدون دسترسی نمایندگان سیاسی این طبقه به حاکمیت میسر نمی شود. چه تحولات اداری دور دوم ریاست جمهوری رفسنجانی و چه عروج اصلاح گران حکومتی و خط مشی «توسعه سیاسی»، که با ریاست جمهوری خاتمی باب شد، نهایتا شیوه هایی برای گشودن کانال هایی به قدرت حکومتی برای صاحبان

بقیه در صفحه ۳

به پیش!

Postfach 940166
60459 Frankfurt
Germany

bepish@hotmail.fr

به پیش! زیر نظر شورای نویسندگان و ویراستاران منتشر میشود. مسئولیت هر مطلب درج شده بر عهده نویسنده آن است. نظرات جمعی شورا در سرمقاله یا مقالاتی با امضای به پیش! منعکس میگردد. شورا در رد یا پذیرش و نیز در کوتاه کردن و ویرایش هر نوشته رسیده آزاد است و تصمیمات خود را به اطلاع فرستنده آن میرساند

پیروزی احمدی نژاد، نشانه کدام تحولات؟

سرمایه بود. لازمه این تحول در عرصه سیاسی، بیش از هر چیز تضمین عملکرد غیرسیاسی دستگاه اداری و مدیران حکومت، و بخصوص تضمین امنیت و اعمال یکسان قوانین بازی در عرصه اقتصادی برای همه صاحبان سرمایه و فعالان اقتصادی، بود. نگفته پیداست که هر گامی در این راستا با منافع و حتی موجودیت قشر اوباش سازمان یافته و رهبران رسمی و معنوی آنها در تضاد قرار می‌گرفت، و مروری بر سرانجام اقدامات خاتمی در هشت سال گذشته، و موضع هواخواهان احمدی نژاد در قبال «اصلاحات سیاسی» خاتمی و «دوران سازندگی» رفسنجانی، همین واقعیت را نشان می‌دهد (۲). طغیان قشر اوباش جیره خوار حکومت از لحاظ عینی تنها با متوقف کردن سیر این تحولات در رژیم اسلامی می‌تواند از منافع و موقعیت این قشر دفاع کند.

بنابراین، برخلاف تحلیل‌های ساده لوحانه ای که می‌پندارند با روی کار آمدن احمدی نژاد رژیم بسوی يك دست شدن و "يك كاسه" شدن قدرت در دست ولی فقیه پیش می‌رود، ریاست جمهوری احمدی نژاد نه فقط دوره حاد شدن درگیری‌های جناح‌های رژیم، بلکه دوره شکستگی برخورد‌های تند میان جناح‌های تازه درون

رژیم است. مبانی تجدید آرایش جناح‌های رژیم را صرفاً شکاف ایجاد شده در رابطه تاریخی میان قشر اوباش سازمان یافته و روحانیت نمی‌سازد، بلکه وجود این شکاف در متن واقعیت تنگناهای اقتصادی و تحرکات طبقات مختلف، صحنه را برای شکلگیری جناح‌های تازه و برخورد آشتی ناپذیر آنها آماده می‌کند.

(۴)

با ریاست احمدی نژاد برقوه مجریه (به همراه قدرت ضعیف تر فراکسیون «آبادگران» در قوه مقننه)، پافشاری این جناح جدید برای معکوس کردن (یا صرف توقف) تحولات اقتصادی و سیاسی دوران ریاست جمهوری رفسنجانی و خاتمی پیامدهای جدی بین المللی و داخلی دارد. این واقعیتی است که خطوط اصلی سیاست خارجی ایران را محافل مقتدرتر رژیم شکل می‌دهند و مستقل از تغییر رئیس جمهور است؛ اما شك نیست که در سطح بین المللی با روی کار آمدن احمدی نژاد دولتهای بزرگ اروپا و بویژه دولت امریکا دستاویز جدیدی برای زیر فشار گذاردن جمهوری اسلامی می‌یابند. از لحاظ سیاسی، این امر به معنای منزوی شدن بیشتر رژیم ایران در عرصه بین المللی، و بویژه کاهش نقش آن در شکل دادن به آینده عراق و افغانستان است. جاه طلبی‌های دولت ایران برای ایفای نقش هژمونیک در منطقه (که محدود به رژیم حاضر نیست، بلکه وجه مشترک کلیه گروه‌های اپوزیسیون ناسیونالیست، از سلطنت طلب گرفته تا لیبرال و سوسیال دموکرات بوده و هست) به این ترتیب بر باد می‌رود، و

همین يك قلم کافی است تا جناح جدید و احمدی نژاد را از نظر بورژوازی ایران و نمایندگان گوناگون آن غیرقابل تحمل کند.

موقعیت سیاسی بین المللی ایران مستقیماً بر وضعیت اقتصادی ایران تأثیر می‌گذارد. با آمدن احمدی نژاد سیاست اروپا نسبت به ایران بیش از پیش زیر فشار امریکا تعیین می‌شود، و چشم انداز ادغام اقتصادی ایران در بازار جهانی از طریق نزدیکی بیشتر با اقتصاد اروپا تیره می‌گردد. در شرایط معینی، حتی امکان تحریم اقتصادی ایران نامحتمل نیست. این واقعیات بخودی خود موجب کاهش فعالیت اقتصادی در داخل ایران است. اما تیره شدن چشم انداز ادغام اقتصاد ایران در بازار جهانی مستقیماً در تصمیمات صاحبان سرمایه ایران بازتاب می‌یابد. به احتمال قوی، دور دیگری از فرار سرمایه‌ها فرا می‌رسد؛ و فرار سرمایه‌ها، مستقل از وضعیت اقتصاد داخلی، کاهش نرخ ارز ایران و بی ثباتی مالی را باعث می‌شود. اینها شمه ای از پیامدهای وضعیت بین المللی ریاست جمهوری احمدی نژاد برای کاپیتالیسم ایران است که نه فقط واکنش فوری طبقات مختلف، بلکه واکنش جناح‌های رژیم را نیز به ناگزیر در کوتاه مدت بر می‌انگیزد.

(۵)

در سطح داخلی، باید تأثیر قدرتگیری جناح جدید را بر صفتبندی‌های سیاسی اپوزیسیون و دولت، و بر وضعیت جنبش‌های مختلف اجتماعی، به تفصیل در فرصتهای دیگری بررسی کرد. برای ترسیم روندهای اصلی سیاسی آتی ایران، در

ادامه نوشته حاضر تنها در يك سطح خیلی انتزاعی به مبانی واکنش دو طبقه اصلی جامعه، و بازتاب آن در جناح‌های حاکمیت و عملکرد آنها، می‌پردازم.

نخست بورژوازی ایران. قدرتگیری جناح جدید، صاحبان سرمایه در ایران را بشدت هراسان می‌کند. واضح است که نفس ایستادگی دولت احمدی نژاد در برابر روندهای اقتصادی و سیاسی ای که قرار بوده موقعیت ایمنی برای سرمایه داران ایرانی فراهم کند با مخالفت سیاسی بورژوازی ایران و سخنگویان گوناگون او مواجه می‌شود. اما صاحبان سرمایه ایران در عرصه سیاسی قدرت مقابله مستقل ندارند، بلکه بزرگترین سلاح شان در عرصه اقتصادی است: نه فقط شعارهای احمدی نژاد در مبارزه با فساد و ثروتهای بادآورده به اندازه کافی برای صاحبان سرمایه یادآور مصادره‌های سالهای نخست انقلاب است، بلکه نفس این که "پیروزی انتخاباتی" احمدی نژاد به معنای گسترش حیطة عمل ارگانهای فراقانونی و تسهیل اعمال خودسرانه است، صاحبان سرمایه را بشدت محتاط می‌کند، و به نوعی "اعتصاب" در سرمایه گذاری و "کم کاری" در فعالیت اقتصادی سوق می‌دهد. دولت احمدی نژاد و کلیت رژیم جمهوری اسلامی بیش از بورژوازی ایران زیر فشار عواقب اجتماعی و سیاسی چنین رکود اقتصادی ای قرار خواهد گرفت.

پیروزی احمدی نژاد، نشانه کدام تحولات؟

مقاومت بورژوازی ایران در برابر به قدرت رسیدن احمدی نژاد معادل سیاسی اش را در عروج مجدد اصلاح طلبان دوم خردادی یا اپوزیسیون لیبرال نمی یابد؛ بلکه این دستجات جدیدی از درون حکومت اند که سخنگویی بورژوازی ایران را در این دوره تازه بر عهده میگیرند و از جانب بورژوازی ایران نیز به رسمیت شناخته می شوند. اگر انتخابات اخیر درسی برای بورژوازی ایران داشت این بود که سودای دولت سکولار را تماما از سر به در کند و در پی شکل دادن به جمهوری اسلامی بورژواها باشد. ریشخند تاریخ اینجاست که کلام نهایی این درس را اصلاحگران رنگارنگ دولتی و شبه اپوزیسیون به او آموختند.

جمهوریخواهان ایران از ملی - مذهبی ها و نهضت آزادی دفاع کرد تا بعد همراه دکتر یزدی از کاندیداتوری دکتر معین حمایت کند. دکتر معین به مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب مشارکت اسلامی تکیه کرد تا بعد همراه آنها خواستار رأی دادن به رفسنجانی شود. پس بورژوازی ایران این را نتیجه گرفت که از همان ابتدا حمایت از رفسنجانی مقتدر درست تر از دل بستن به خاتمی تدارکاتچی بود.

طبقه سرمایه دار ایران این بار با چشمان باز به سراغ جناح های مقتدری از رژیم

اسلامی می رود که هم بخواهند و هم بتوانند نیازهای پایه ای اقتصادی و اجتماعی او را، یعنی شرایط کارکرد ایمن سرمایه و شخص سرمایه دار را، چه در سطح بین المللی و چه در سطح کشوری، چه از لحاظ قانونی و چه با تضمین های عملی، برآورده کنند. گسست بورژوازی ایران از خواسته های دموکراتیک و سکولار در دوره ای که آغاز شده است به تمامی بالفعل می شود.

(۶)

همانطور که در بند (۳) اشاره شد، انتخاب احمدی نژاد بازتاب قطع رابطه تاریخی جیره خواری و فرمانبری اوباش از دستگاه روحانیت است. ماجراهای پراکنده دوران تبلیغات انتخاباتی که همراه با "تخریب" و بعضا توهین و ضرب و شتم برخی چهره های جافتاده روحانیت بود زنگ خطر را به صدا در آورده است. اگر با ریاست جمهوری خاتمی دستگاه روحانیت عموماً نگران تحرك سکولارها و تهدید جایگاه ایدئولوژیک مذهب در جامعه شد، با انتخاب احمدی نژاد اکنون نگرانی برای موقعیت نهاد روحانیت دلمشغله شان شده است. مواضع حمایت آمیز آخوندهای شورای نگهبان یا مدرسه حقانی از احمدی نژاد تأثیری در تعیین موضع کلیت روحانیت نسبت به این جناح تازه نخواهد گذاشت. نهاد روحانیت این سرپیچی را در رژیمی که پسوند اسلامی دارد تحمل نخواهد کرد؛ کما اینکه از هم اکنون کمر به تأدیب گستاخان بسته اند. اما مهمتر از این، بازگرداندن قشر اوباش به زیر سیطره روحانیت یک اولویت مطلق دستور کار دستگاه روحانیت است. این امری است که تا قطعیت

به پیش!

رژیم از بن بست اقتصادی و سیاسی داخلی و بین المللی پذیرفته شوند و هم حمایت طبقه سرمایه دار را جلب کنند.

جناح های موجود رژیم، که بر مبانی دیگری شکل گرفته اند و حامل نزدیکی های سیاسی دوره های سپری شده ای هستند، قادر به ایفای نقش در این دور تازه نیستند. واقعیات دوره تازه، چه عروج اوباش و چاقوکش های نهادی شده بصورت یک نیروی مستقل سیاسی، چه فشار بین المللی، و چه واکنش طبقه سرمایه دار، مبانی تجدید آرایش و شکلگیری جناح های جدیدی در رژیم است. نخستین ویژگی جناح بندی درون رژیم در دوره جدید این است که، در تمایز با گذشته، می باید با جامعیت حزبی همراه باشد. و این پروسه ای است که از همان فردای پیروزی احمدی نژاد از جانب کسانی چون کربوبی و رفسنجانی هم اکنون آغاز شده است.

اینجا لازم است به تحلیل هایی از انتخابات اخیر اشاره شود که پیروزی احمدی نژاد را مولود مداخله شخص خامنه ای میدانند. اشکال این قبیل تحلیل ها در صحت فاکت های مورد استناد نیست (از قرائن بر می آید که به احتمال قوی خامنه ای به سود احمدی نژاد در انتخابات عمل کرده است)، بلکه در جایگاه نادرستی است که برای مقام ولی فقیه در نظام سیاسی جمهوری اسلامی قائل اند. هرچه هم روی کاغذ ولی فقیه از اختیارات تام برخوردار باشد، تصمیمات خامنه ای

نیافته هیچ اقدام پراکنده و موردی از تضاد جناح تازه با دستگاه روحانیت چیزی کم نمی کند. سوای سرپیچی از روحانیت، جناح تازه در جریان انتخابات عملکرد ۱۶ سال از عمر ۲۶ ساله رژیم اسلامی را به زیر سوال برد. هیچ جناحی نمیتواند بدون حفظ حرمت پیوستگی رژیم اسلامی قدرت دولتی را در اختیار داشته باشد. این نیز مسأله دیگری است که دستجات مختلف در رژیم را در مقابله با جناح تازه مصمم می کند.

اما عاملی که به موضع آشتی ناپذیر دستجات مختلف رژیم نسبت به جناح تازه میرمیت میدهد، همانطور که در بند (۵) اشاره شد، این واقعیت است که با انتخاب احمدی نژاد طبقه سرمایه دار از رژیم فاصله می گیرد. ناراضانی طبقه سرمایه دار و نخستین نشانه های ناپسامانی اقتصادی بلافاصله حکومت اسلامی را زیر فشار عواقب اجتماعی آن می گیرد و کلیت رژیم را با خطر برآمد سیاسی جنبش های اجتماعی مواجه می کند. رژیم جمهوری اسلامی، حتی صرفاً برای تضمین بقاء خود، هیچ راهی جز این ندارد که شرایط کارکرد سرمایه را تضمین کند و حمایت طبقه سرمایه دار را جلب نماید. دستجات مختلف رژیم که به دلایل ملاحظیات و منافع بخشی و فردی خود با جناح تازه سر ناسازگاری دارند، تنها وقتی قادر به مقابله موثر با جناح تازه خواهند شد که مخالفت خود با سیاستهای داخلی و خارجی دولت احمدی نژاد را همراه با برنامه عملی ای برای تأمین شرایط لازم برای اقتصاد کاپیتالیستی ایران کنند، تا این چنین هم از سوی دستجات دیگر رژیم به مثابه ناجیان

پیروزی احمدی نژاد، نشانه کدام تحولات؟

به ناگزیر برآیند توازن قوا میان جناح های حکومت را منعکس میکند. برخلاف آنها که نظام سیاسی جمهوری اسلامی را "سلطانی" و خامنه ای را فعال مایشائی معادل سلاطین مستبد شرقی می شمارند، جامعه ایران هم از لحاظ قشریندی اجتماعی و هم از لحاظ صفتبندی سیاسی بسیار پیچیده تر از آن است که یک تن، حتی اگر صاحب انحصاری همه ابزار قدرت باشد، بتواند به میل و هوس خود فرمان براند. چنین سلطان مستبد شرقی ای نیز به ناگزیر تصمیماتش ناشی از محدودیتهایی است که دینامیسم ساختارهایی اقتصاد و اجتماعی (و نه فقط کشوری بلکه بین المللی نیز) بر گزینه هایش ترسیم می کند. حتی خمینی نیز، که اتورینته فردی اش بسیار فراتر از اختیاراتش مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی و مقام ولایت فقیه بود، به دفعات ناگزیر شد تصمیماتی بگیرد که نه از نظر ایدئولوژیک و نه از نظر جهتگیری سیاسی یا فرهنگی شخصی اش مورد پسندش نبود. نقش خامنه ای بنحوی کیفی از خمینی محدودتر است، و خامنه ای در بهترین حالت تنها می تواند در شرایط توازن قوای جناح های مختلف رژیم نقش داور را ایفاء کند. حمایت خامنه ای از ریاست جمهوری احمدی نژاد را (اگر صحت داشته باشد)

باید تنها مهر رسمیت زدن بر قدرت بیشتر این جناح جدید تعبیر کرد که، همانطور که در ابتدا گفتیم، یکسره متکی به زور عریان و فراقانونی اوباش سازمان یافته در بسیج است. خامنه ای مانعی برای کنار زدن احمدی نژاد از جانب جناح های مقتدرتری که شکل خواهند گرفت نمی تواند باشد، سهل است، بلکه وقتی هجوم دستجات مختلف رژیم توازن قوا را به زیان جناح اوباش تغییر دهد، چه بسا همین خامنه ای باشد که با زدن مهر ولایت فقیه پایان کار این جناح را رسمیت دهد.

دستجات مقتدرتر جمهوری اسلامی از همین ابتدا خواهند کوشید (مثلا با مداخله در تعیین وزرای کابینه) تا دولت احمدی نژاد را تعدیل و مهار کنند. اما کودتای اوباش سازمان یافته با انتخاب احمدی نژاد تنها آغاز شده است و مثل هر کودتایی ناگزیر است تا تلاش کند پیشتر رود و دستاوردهای بیشتری کسب کند. محتمل تر این است که در شش ماه آینده شاهد پیشروی هایی به نفع جناح اوباش باشیم؛ اما، به حکم واقعیات بین المللی و داخلی، به حکم روندهای اقتصادی و سیاسی، حداکثر عمر جناح جدید در قدرت نمیتواند بیش از دو سال باشد. اینکه جناح اوباش با زبان خوش به موقعیت پیشین خود برگردد چندان متصور نیست. بیشتر محتمل است که درگیری جناح بندی های تازه رژیم با جناح اوباش (مشابه پروسه تصفیه بنی صدر از رژیم در سالهای ابتدایی استقرار حکومت اسلامی) با بگیر و ببند و خونریزی خیابانی و ترور متقابل چهره های برجسته جناح ها همراه باشد. در یک چیز اما شک نیست: سرانجام این پروسه با

تعیین تکلیف نهایی رژیم اسلامی با اوباش و چاقوکش ها و با تجدید تعریف نقش ایشان رقم خواهد خورد.

(۷)

از نظر اقتصادی، طبقه کارگر ایران که هم اکنون زیر فشار بیکاری وسیع، کار موقت، و دستمزدهای زیر خط فقر قرار دارد، با روی کار آمدن دولت احمدی نژاد بار اقتصادی همه نابسامانی هایی را بر دوش می گیرد که واکنش طبقه سرمایه دار ایران به قدرت گیری جناح تازه سبب می شود. از نظر سیاسی، در برابر تحولی که رئیس جمهور شدن احمدی نژاد شاخص آن است، نخستین واکنش جنبش کارگری طبعا (و به درست) محتاطانه خواهد بود. طبقه کارگر ایران، که تازه از زیر سرکوب دهه شصت کمر راست کرده و در یک سال گذشته با گام های کوچکی پیشروی را برای دستیابی به تشکل های طبقاتی خود آغاز کرده است، آن میزان قدرت خود را بسیج نکرده که در این مرحله بتواند بعنوان یک نیروی مستقل سیاسی در کنار سایر بازیگران عرصه سیاست ایران ابراز وجود کند. این واقعیت سبب می شود که با روی کار آمدن احمدی نژاد بطور طبیعی، دستکم در کوتاه مدت، عمده انرژی پیشروان جنبش کارگری مصروف افزایش انسجام درونی طبقه و یافتن راههایی در شرایط جدید برای پیشبرد پروژه ایجاد تشکل های توده ای کارگری گردد.

با روی کار آمدن احمدی نژاد، اکنون همان قداره بندانی که در دوره انقلاب و در اوایل دهه شصت به جان جنبش کارگری افتادند در کوتاه مدت امکان می یابند تا در جلوی

صحنه ظاهر شوند، تا به هر بهانه ای، تحت عنوان تصفیه حساب با کمونیستهای خدانشناس و ریشه کن کردن احزاب سیاسی برانداز، به جنبش کارگری هجوم برند. این وضعیت، اما، پایدار نیست و در میان مدت عمده انرژی جناح اوباش به ناگزیر معطوف به کشمکش های درونی رژیم می شود. بالا گرفتن جدال جناح ها بناگزیر شرایط مناسب تری برای پیشبرد پروژه ایجاد تشکل های کارگری را شکل میدهد.

برخلاف بورژوازی ایران که در جدال آتی جناح های تازه شکل گرفته می رود تا سخنگویان خود را دستکم برای یک دوره بیابد و از جناحهایی از رژیم در برابر جناح اوباش حمایت کند، طبقه کارگر ایران هیچ موجبی برای حمایت از جناح هایی از رژیم که قطعا به مقابله جدی (و حتی خونین) با جناح اوباش بر می خیزند ندارد. طبقه کارگر ایران می باید تحولاتی را که در مناسبات درونی رژیم، در مناسبات جریانات اپوزیسیون و شبه اپوزیسیون با جناح های تازه رژیم، و در مناسبات طبقه سرمایه دار با جریانات سیاسی و جناح های رژیم، در شرف وقوع است به دقت دنبال کند و شناخت درست و تحلیل روشنی از این تحولات داشته باشد. تنها چنین شناختی می تواند ضامن این باشد که در تحولاتی که در پیش است طبقه کارگر در برابر تبلیغات لیبرالی و شبه لیبرالی مصون بماند و بمنزله گوشت دم توپ جدال جناح ها مورد سوء استفاده

پیروزی احمدی نژاد، نشانه کدام تحولات؟

قرار نگیرد. جنبش کارگری ایران می باید از دل این تحولات و از دل جدال جناحهای حکومت که در پیش است، پیشروی مستقل خود را سازمان دهد؛ امری که بیش از هر چیز در گرو ایجاد تشکل های توده ای کارگران است. برای طبقه کارگر ایران،

پیگیری تلاش برای ایجاد تشکل های توده طبقه همچنان در صدر دستور کار قرار دارد.

تمام زحمتکشانی که چشم انداز قدرتگیری این یا آن یک از جناح های کهنه و تازه رژیم هیچ افق روشنی برای شان نمی گشاید، همه زنانی که تحقیر و بی حقوقی شان در دست بالا یافتن هر جناحی از رژیم اسلامی دوام می یابد، همه روشنفکرانی که آزادی بیقید و شرط اندیشه و بیان را شرط اولیة حرمت انسانی می شمارند، تمام زنان و مردان آزاده ای که می دانند دستیابی به آزادی های فردی و

سیاسی بدون سرنگونی جمهوری اسلامی بدست نمی آید، می باید از تلاش طبقه کارگر ایران برای تشکل یابی دفاع کنند. برخلاف طبقه سرمایه دار ایران که تأمین منافع خود را در قدرتگیری این یا آن جناح از جمهوری اسلامی می بیند، این تنها طبقه کارگر است که برای تأمین منافع خود هیچ راهی جز انقلاب علیه وضعیت موجود و رژیم اسلامی ندارد. و تنها قدرت متشکل طبقه کارگر است که می تواند چشم انداز سرنگونی جمهوری اسلامی را به واقعیت بدل کند.*

زیرنویس ها:
۱- نگاه کنید به اطلاعیه کمیته اجرایی اتحاد سوسیالیستی کارگری در مورد انتخابات ریاست جمهوری: "انتخاباتی که نیاز به تحریم ندارد"، به پیش! شماره ۳، ۲۲ ژوئن ۲۰۰۵.

۲- برای تفصیل این نکات نگاه کنید به، ایرج آذرین، چشم انداز و تکالیف، انتشارات رودبار، ژانویه ۲۰۰۱، فصل چهارم، بویژه ص ۱۶۴-۱۶۰ و ۱۶۸-۱۷۱.



اطلاعیه 8 کمیته پناهندگان اعتصابی



کمیساریای عالی پناهندگان فشار وارد آورند که در این راستا گفتگوهای در حال انجام است.

با این حال پناهندگان اعتصابی به مسئولین اعلام داشته اند تا زمان ابلاغ رسمی و شروع اقدامات جدی و عملی جهت تغییرات مثبت در وضعیت پناهندگی شان به اعتصاب غذای خود ادامه داده و بار دیگر نیز با دعوت از کلیه سازمانها، احزاب سیاسی، نهادها و شخصیتهای مدافع حقوق بشر همگی را به دفاع از مسئله 1200 پناهنده کرد ایرانی در ترکیه فرا می خوانند!

6 ژوئیه ۲۰۰۵

انتقال به کشور سوم را تکرار نمودند که این سخنان از طرف پناهندگان مورد تکذیب قرار گرفته و غیر واقعی بودنشان با توجه به تغییر نیافتن وضعیت گذشته اشان مورد تاکید قرار گرفت! در هر حال حضور مسئولین جهت انجام چنین جلساتی تنها جهت خالی نبودن عریضه و حفظ ظاهر خود در برابر مجامعی همچون حقوق بشر و به شکست کشاندن حرکات اعتراضی پناهندگان می باشد!

از سوی دیگر پناهندگان اعتصابی در شهر "وان" هم ضمن گفتگوهایی با سازمانهای حقوق بشر، "مظلوم در" و گروه وکلای این شهر از آنها خواسته اند تا جهت حل مشکلاتشان به

از پناهندگان از شهرهای "قهرمان" و "اسکی شهر" ضمن ادامه اعتصاب غذای خود به آنکارا و دفتر حقوق بشر (انسان حقوقی) در آن شهر رفته و در آنجا بست نشستند و از این نهاد جهت پایان یافتن وضعیت دشوار خود کمک خواستند.

پس از تماسهای انجام شده با مقامات در آنکارا مسئولین کمیساریای پناهندگان جهت انجام نشستی با پناهندگان متخصص به دفتر حقوق بشر آمده و در حضور هئیتی از نمایندگان و مسئولین دفتر حقوق بشر ترکیه، همچون چهار سال گذشته ضمن اذعان و اعتراف به وضعیت بد حاکم بر پناهندگان وعده وعیدهای گذشته خود در مورد در حال اجرا بودن اقداماتی جهت

با وجود گذشت 34 روز از آغاز اعتصاب غذای پناهندگان کرد ایرانی در ترکیه و افزایش تعدادشان به 42 نفر باز هم کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد به سیاستهای گذشته خود در مورد 1200 پناهنده ایرانی موسوم به شمال عراقی ادامه می دهد و مسئولین این کمیساریا هنوز هم بجز تکرار شفاهی وعده وعیدهای گذشته دال بر فعالیت در زمینه انتقال به کشور سوم هیچ تضمین معتبر نداده و گام عملی جهت انجام وعده های قدیمی خود برنداشته اند!

روزهای دوشنبه و سه شنبه 4 و 5/07/2005 گروهی 22 نفره از این گروه

نقش ضد کارگری خانه کارگر و شوراهای اسلامی

کرد.

به علت خفقان سیاسی ناشی از سلطه سرمایه داری در ایران و فقدان تشکلهای علمی و توده ای، طبقه کارگر ایران برای هر مطالبه و خواسته اش با سرکوب شدید مواجه شده است.

یکی از حقوق پایه ای که کارگران ایران همیشه از آن محروم بوده و همواره مطالبه اش کرده اند، حق اعتصاب می باشد. کارگران همیشه و به عناوین مختلف به وضعیت بد اقتصادی خود و نداشتن حق تشکل معترض بوده و خواهان بهبود شرایط خویش هستند. رژیم به این اعتراضات همیشه با سرکوب پاسخ داده و خواستهایی چون حق تشکل و حق اعتصاب را به رسمیت نشناخته است. اعتصابات و اعتراضات کارگری حرکتی غیر قانونی است که همواره کارگران را مورد فشار، تهدید و ارباب کارفرما قرار میدهد. بسیاری از کارگران بجرم اعتصاب اخراج شده اند، به سیاهچالها روانه شده اند و یا حتی جان خود را از دست داده اند...

اعتراضات کارگری در هر دوره از حیات رژیم جمهوری اسلامی، تحت هر عنوانی، عملی ضدکارگری و ضدیت با جمهوری اسلامی از جانب رژیم تلقی شده است: در زمان جنگ ایران و عراق، تحت این عنوان که اکنون ما در جنگ هستیم و همه باید بفرمان رژیم باشند و هر حرفی خلاف آن ضدیت با رژیم اسلامی و با قرآن است،

و بعد از ختم جنگ تحت عنوان بازسازی و امروز نیز تحت عنوانی دیگر این اعتراضات مورد تهاجم و سرکوب قرار گرفته اند.

برای مثال شروع جنگ ایران و عراق شرایط جدیدی را از طرف رژیم جمهوری اسلامی و کارفرماها پیش روی کارگران گذاشت.

اعزام کارگران به جبهه ها با مخالفت شدید کارگران روبرو شد. اما پاسخ رژیم و کارفرماها به کارگران، اخراج بود. با توسل به این شگردها و شیوه های ضدانسانی بسیاری از کارگران قربانیان این جنگ ناخواسته شدند. با ادامه جنگ و طولانی شدن آن اکثریت کارگران در کارخانجات مختلف برای جلوگیری از باج و خراج جنگی و قطع اضافه کاری اجباری و فشارهای کاری و اعزامشان به جبهه ها دست به اعتراضات و اعتصابات وسیعی زدند. طولانی شدن جنگ دوره جدیدی از اخراجهای وسیع کارگری را به کارگران تحمیل نمود اخراج بیش از 7000 نفر از ایران ناسیونال، 450 نفر از ارج و حدود 2000 نفر از پارس الکترونیک، از زمان بازخریدها تا به حال در نوبت های مختلف. بویژه بیکارسازی بین 7 تا 8 هزار کارگر کارخانه ایران ناسیونال (بزرگترین واحد تولید

اتومبیل) که نقش تعیین کننده ای در اعتصاب سراسری داشت، با حيله ماهرانه کارفرماها، شورای اسلامی و وزارت کار سرانجام اعمال شد. پیام همه این اخراج ها و سرکوب ها در طول تمام این سالها یک چیز بوده و هست و آن ممنوعیت اعتصاب و تشکل کارگران است. در هر اعتصابی و اعتراضی، اولین قدم برای سرکوب این اعتراضات شناسایی رهبران کارگری (به عنوان کسانی که این اعتراضات را سازمان داده و رهبری میکنند) است. دستگیریهایی وسیع کارگران، ریختن شبانه به منازلشان و بازداشت کارگران در مسیر کارخانه و منزل و بویژه در سرویسهای کارخانه، اشکال متداولی از سرکوب اعتصابات کارگری و ایجاد رعب و وحشت در میان آنان است. بطور مثال در کارخانه ایران ناسیونال بعد از اعتصاب معروف به ساندویچ (به علت قطع نهار به کارگران ساندویچ داده میشد که مورد اعتراض وسیع کارگران قرار گرفت) تعداد زیادی از فعالین و سازماندهندگان اعتصاب را در بین راه دستگیر نمودند. رژیم جمهوری اسلامی بارها و بارها در اعتصابات وسیع کارگری از جمله در کارخانجات کفش ملی، زامیاد، بنز خاور، مرتب و پارس الکترونیک از این شیوه و شگرد غیرانسانی استفاده

یکی از شیوه های شناسایی کارگران معترض توسط مسئولین انجمن اسلامی و حفاظت کارخانه، استفاده از عوامل خود فروخته ای است که مخفی هستند. کارگر معترض از نظر آنها احتمالاً کسی است که روابط شخصی با دیگر کارگران دارد و در میان آنان از نفوذ ویژه ای برخوردار است. شگرد این عوامل خود فروخته در تعقیب کارگران پیشرو و سوسیالیست این بود که این کارگران را هر روزه به مدت طولانی در تمام نقاط کارخانه، حتی دستشویی، و در مسیر کار و زندگی دنبال می کردند؛ سعی در بوجود آوردن زمینه درگیری با این کارگران را مینمودند و جاسوسهای کارخانه را به عنوان کمک در کار نزد آنها می فرستادند؛ خود را مخالف رژیم جا میزدند و وانمود میکردند که از وضع موجود ناراضی و تحت فشار هستند و بعضی مواقع حتی به سران رژیم فحش میدادند تا اعتماد آنها را جلب کنند؛ سعی میکردند اتهاماتی به آنها بچسبانند تا بهانه ای برای پرونده سازی و اخراجشان شود. بعضی مواقع این کارگران را معلق نموده و مقرر می کردند که هر روز در کارگزینی حضور یابند. کارفرماها از تعلیق کارگران و ارجاع آنها به کارگزینی دقیقاً دو هدف را دنبال میکردند. یکی "روانکاو" کارگر مذکور و دستیابی به اطلاعات هر چه

بقیه در صفحه ۸

”خانه کارگر“ و ”شوراهای اسلامی“ منحل باید گردند!

نقش ضد کارگری خانه کارگر و شوراهای اسلامی

بیشتر و دیگر زهر چشم گرفتن از کارگران پیشرو و سوسیالیست برای اینکه دیگر مرتکب چنین اعمالی نشوند. این اقدامات آنان در بسیاری مواقع منجر به اخراج شدن کارگران پیشرو میشد. اخراج شدن با طی کردن یکسری مراحل قانونی همراه بود. برای یک دوره مشخصی باید هر روز در سالنهای وزارت کار از این اتاق به اتاق دیگر می رفتی و بدون گرفتن جواب روز دیگری را به این شکل از سر می گرفت. سرانجام بعد از ماه ها دوندگی تصمیم به تشکیل دادگاه گرفته میشد. بازیگر این دادگاههای فرمایشی، هیئت حل اختلاف شامل نماینده وزارت کار و نماینده کارگزینی کارخانه و شورای اسلامی بود. این هیئت فقط هدفش دفاع از منافع کارفرما و محکوم کردن کارگران مورد اتهام قرار گرفته بود. این کارگران پیشرو در این رابطه نابرابر و بدون اینکه از جانب هیچ وکیلی و تشکلی حمایت شوند، مجدداً محاکمه می شدند. مشخصات کارگران اخراجی از طریق حراست کارخانه به سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی گزارش داده میشد و آنها دقیقاً وضعیت شنبیه زندانیان سیاسی پیدا میکردند، یعنی کسی که از تمام حقوق اجتماعی محروم میشد. در تمام این روند ها دقیقاً تلاش بر این بود که درس عبرتی به این کارگران و دیگر هم طبقه ایهایشان داده شود تا هیچ وقت به وضع موجودشان معترض نگردند و در

غیراینصورت منتظر عواقب بدتر باشند.

بعد از 30 خرداد سال 60 و همزمان با سرکوبی شدید شوراهای واقعی کارگران بود که کارگران مبارز زیادی در کارخانجات مختلف از کار اخراج شدند. همزمان با این اخراجها تعداد زیادی از رهبران کارگری تحت پیگرد پلیسی قرار گرفته و دستگیر شدند و شمار بسیاری از آنها به جوخه های اعدام سپرده شدند. جاسم از کارگران مبارز کاشی ایرانا از نمونه های بارز اعدام در آن سالها است و همچنین دوست و همکار قدیمی در کارخانه پارس الکترونیک کیومرث یگانه، که در سال 1369 رژیم او را با یک پرونده سازی کذایی در زندان اوین اعدام کرد.

در این دوره از دیگر نکات قابل توجه در محیط های کارگری حضور افرادی بود که ماموریت بازجویی و انجام وظایف مختلف در زندان اوین و زندانهای دیگر را داشتند. آنها در طول هفته با حضورشان در قسمتهای مختلف کارخانه از ماجراهای زندانها و برخوردهای زندانیان سیاسی صحبت بمیان میاوردند. اکثریت قریب باتفاق آنها مسلح بودند و بیشتر صحبتهایشان در رابطه با شکنجه و آزار زندانیان سیاسی بود. هدف آنان از این برخوردها ایجاد رعب و وحشت در محیط کار بود.

نهادهایی از قبیل حراست کارخانه، بسیج، انجمن اسلامی و شورای اسلامی همگی یک هدف مشترک را دنبال می کردند، آنهم سرکوب کارگران، کنترل و ایجاد نظم و انضباط در کارخانه بازور سر نیزه بود. در کنار این

نهادهای جاسوسی نهادی که بیشتر در میان کارگران برای آن تبلیغ میشد و رژیم و کارفرماها سعی می نمودند به عنوان یک تشکل کارگری و نماینده های واقعی کارگران جلوه اش دهند شورای اسلامی بود. نقش این شوراها به بن بست کشاندن حرکت کارگران بود، و رژیم و کارفرماها کارگران را وادار می نمودند که این شوراها را به عنوان نماینده های واقعی خودشان به رسمیت بشناسند و از اوامر شان اطاعت کنند. بعنوان مثال شوراهای اسلامی جلوی انجام هر حرکتی از طرف کارگران را میگرفتند و به آنها گوشزد میکردند که شما حق تصمیم گیری مستقیم در به انجام رساندن خواسته ها و اعتراضاتتان را ندارید و تنها باید مشکلات و خواسته هایتان را از کانال شوراهای اسلامی حل و فصل کنید. نظر این شوراها در اخراج کارگران همیشه دست و بال کارفرما را در انجام تصمیم خود باز تر می گذاشت. به این ترتیب میتوان از نقش شوراهای اسلامی در اخراج کارگران نام برد. وقتی که مدیریت حکم اخراج را صادر می کرد. دوستان و همکاران کارگران اخراجی به اخراج آنها اعتراض میکردند و کارفرما به آنها می گفت که شوراهای اسلامی نیز با این اخراج ها موافق بوده اند. نمونه دیگری از عوام فریبی شوراهای اسلامی راضی نمودن کارگران معترض به امر اخراج و دریافت مبلغ ناچیزی به عنوان بازخرید بود. حتی آنجا که حادثه و سانحه ای برای کارگران روی میداد، شوراهای اسلامی میکوشیدند که کارفرما را بیگناه جلوه دهند و با تصادفی جلوه دادن مسئله جلودار اعتراض

کارگران شوند. به عنوان مثال در کارخانه پروفیل نیمه سبک (گروه صنعتی سدید)، یک لوله 12 اینچ که حدود 2 تن وزن داشت روی سر کارگری سقوط کرد و کارگر بلافاصله کشته شد. عکس العمل شورای اسلامی به این فاجعه این بود که آنرا نتیجه سهل انگاری خود این کارگر قلمداد میکرد. در مواقعی که اعتصابات کارگری به طول میانجامید فوراً ساواما به اتفاق سپاه پاسداران و کمیته انقلاب اسلامی کارخانه را به محاصره در آورده و پس از بازجویی تمام کارگران و دستگیری تعدادی از آنها به قضیه فیصله میداد. در اعتصاب کفش ملی و بنز خاور عوامل رژیم جمهوری اسلامی با کمک نهادهای سرکوبگر از قبیل سپاه پاسداران، کمیته انقلاب اسلامی، بسیج، حراست، انجمن اسلامی و شورای اسلامی جاده را بسته و حکومت نظامی ایجاد نمودند.

یکی از کارخانه هایی که اعتصابات مکرر در آن صورت می گرفت و کارگران در آن با تشکیل شوراهای اسلامی مخالفت می نمودند، کارخانه پارس الکترونیک بود. یکی از خصوصیتهای مهم این کارخانه آماده باش دانم نیروهای انجمن اسلامی، بسیج و حراست، و همیاری و همکاری صمیمانه و نزدیک شورای اسلامی با آنها برای سد کردن حرکتها کارگری بود. تشکیل شوراهای اسلامی در این کارخانه با عدم استقبال کارگران روبرو شد. مدیریت و کارفرما با تبلیغ و نیرنگ

نقش ضد کارگری خانه کارگر و شوراهای اسلامی

میخواستند نمایندگان این شوراهای نمایندگان واقعی کارگران قلمداد کنند. کاندیداهای شورا از طرف مدیریت و کارفرما معرفی میشدند. شورای اسلامی ابزار بازدارنده حرکت کارگران شده و در مقابل انجام هر حرکتی از سوی کارگران سعی میکرد که این حرکت را متوقف کرده و با وساطت خود آنرا به نفع کارفرما تمام کند. کارگران این کارخانه در مقابل توطئه های شورای اسلامی مقاومت مینمودند، به عنوان مثال در طول جنگ ایران و عراق کارگران پارس الکتریک 40 ساعت در هفته کار میکردند. پس از اختتام جنگ زمان کار به 44 ساعت افزایش یافت. کارگران اعتراض کرده، خواهان 40 ساعت در هفته شدند و شورای اسلامی را در جریان گذاشتند، اما شورای اسلامی در برخوردش با کارگران سعی در وادار نمودن آنها به انجام 44 ساعت کار و حمایت از سیاست های کارفرما نمود.

همانطور که در قانون کار شوراهای اسلامی آمده، آنها در تولید و سایر مسایل کارخانه بازوی کارفرماها هستند. شوراهای اسلامی در بالابردن تولید و وادار کردن کارگران به انجام آن نقش کاملا فعالی داشتند. به عنوان مثال در کارخانه پارس الکتریک ابلاغ شد که باید تولید 30 درصد افزایش یابد و کارگران باید در همان مدت زمان هشت ساعته کار شان تولید را به این سطح افزایش دهند. شورای اسلامی در

تقابل با اعتراض کارگران، با اخطار به اینکه اگر تولید خود را افزایش ندهید اخراج میشوید، آنان را مجبور به اجرای این حکم نمود. نقش ضد کارگری و سرکوبگرانه شوراهای اسلامی در این یک یا دو دوره برای کارگران پارس الکتریک کاملا آشکار شده بود و کارگران تصمیم گرفتند که در انتخابات دوره بعدی، شورای اسلامی را منحل نمایند. سرانجام شورای اسلامی با معرفی کاندیداهای جدیدش تصمیم به انتخابات جدید گرفت. از طرف خانه کارگر و وزارت کار نیز نمایندگانی در این انتخابات شرکت داشتند. اما کارگران از شرکت در انتخابات سر باز زدند. کارگران شورای اسلامی را بعنوان ارگانی که تحت کنترل خانه کارگر است و از سوی رژیم جمهوری اسلامی حمایت و توسط وزارت کار اداره میشود میشناختند.

کارگران در این حرکت شورای اسلامی را منحل نمودند، اما تمام تلاش کارفرماها و مدیریت این بود که این شورا را دوباره علم کرده و احیاء کنند.

شوراهای اسلامی در تقابل با شوراهای کارگری و تلاشهای کارگران برای متشکل شدن، بر علیه جمهوری اسلامی بوجود آمدند. این ارگانها در دستگاه عریض و طویلی به نام "خانه کارگر" سازماندهی شده اند. این شوراهای ضد کارگری نه تنها تشکلهای کارگری را نمایندگی نمی کنند بلکه یکی از وظایف اساسی اشان حفظ سرمایه، همکاری با مدیریت، بالا بردن تولید و حفظ نظم و انضباط و اخلاق اسلامی در محیط کار می باشد. در واقع باید آنها را

ضد کارگری در سطح جهانی، جمهوری اسلامی را از منگنه و فشار خواستها و تعرضات طبقه کارگر و مردم زحمتکش که هر روز تهدید کننده تر از روز قبل می شود نجات دهند.

۲- گرایش راست جنبش کارگری که امیدش را به جنبش اصلاحات بسته بود، می خواهد در چهارچوب سیستم بورژوازی راهی برای حق تشکل و اعتصاب طبقه کارگر بیابد. آنها که با توافقنامه اول سازمان جهانی کار و وزارت کار مبنی بر به رسمیت نشناختن شوراهای اسلامی به عنوان تشکل اصلی کارگران به شور و شغف آمده بودند، و آن را راهی برای ایجاد تشکل مورد نظر خود می یافتند، با توافقنامه دوم نقشه عمل خود را نقش بر آب یافتند، علاوه بر آن در راستای این حرکت ماهیت راست آنها و جریاناتی مانند آی ال او برای کارگران ایران روشن تر شده است.

طبقه کارگر ایران تمام مصایب و سیه روزیهای خود را در طول بیش از دو و دهه و نیم از چشم این نهاد های ضد کارگری می بیند، و افشاء این نهادها و مبارزه علیه آنها یا هر جریانی که در این راستا حرکت کند را مثل همیشه در دستور کار خود قرار خواهد داد.*

ضد تشکل نامید. لازم است به دو مورد مشخص در رابطه با این تشکلهای ضد کارگری اشاره کرد:

۱- اقدام بیشرمانه سازمان جهانی کار (آی.ال.او) در دعوت اوباشانی از جمله حسن صادقی و پرویز احمد پنجگی به نود و سومین اجلاس اش در ژنو، و معرفی آنها تحت عنوان نمایندگان کارگران ایران.

آی.ال.او با این حرکت ضد کارگری و تبانی اش با نمایندگان سرمایه جمهوری اسلامی تحت نام شورای اسلامی و خانه کارگر، هر چه بیشتر نزد کارگران ایران افشا میشود. طبقه کارگر ایران توهمی نسبت به آی.ال.او و سیاستهایش ندارد چون این اولین باری نمی باشد که این سازمان چنین زد و بند هایی را علیه کارگران ایران انجام می دهد. کارگران ایران سالها است که انزجار و نفرت خود را در حرکتهای اعتراضی نسبت به شوراهای اسلامی، انجمن های اسلامی و خانه کارگر نشان داده اند، و بهمین دلیل است که بعد از سالها مبارزه برای ایجاد تشکلهای واقعی خود تلاش میکنند.

در تقابل با ایجاد این تشکلهای کارگری است که آی.ال.او و مزدوران شورای

اسلامی و خانه کارگر ضرورت متحد شدن بیشتری یافته اند، میخواهند با قانونی و کارگری نشان دادن این چهره ها و نهادهای

به پیش! را مشترک شوید!

آدرس ای- میل خود را برای ما بفرستید تا **به پیش!** برایتان ارسال شود.

اگر مایلید نسخه چاپی **به پیش!** را دریافت کنید، آدرس پستی خود را برای ما بفرستید.

نسخه چاپی **به پیش!** رایگان است و تنها هزینه پست بعهد مشترکین است.

«قانون اساسی اروپا» و نئولیبرالیسم

محدودیت بازار های داخلی، تنها با تکیه بر رقابت مطلق و آتش سلاح بدست نمی آید؛ در این شرایط، تشکیل بازاری فراتر از بازارهای ملی، به وسعت بخشی از این قاره، برای سرمایه های اروپایی امری حیاتی شد؛ و به این ترتیب اتحاد اروپا در شکل بازار مشترک تولد یافت.

بازار مشترک و سپس اتحادیه اروپا گسترش خود را بدین شکل ادامه داد، و با پایان کار بلوک شرق تمام قاره را به عرصه پیشروی خود تبدیل نمود؛ تا جاییکه امروز 25 کشور با 450 میلیون نفر را در خود جای میدهد. پیشرفت این اتحادیه در جهت وحدت سیاسی و ایجاد «اروپای سیاسی» انکار کردنی نیست؛ با اینهمه دولتهای تشکیل دهنده آن هنوز در رقابت کمابیش فشرده ای با هم بسر میبرند؛ و در همانحال زیر فشار حریفان قدرتمند خود ملزم به کنار آمدن با یکدیگرند. در این چارچوب اگر تا پیش از «گسترش» اروپا، با 12 یا حتی 15 کشور میشد کارکرد اتحادیه را با رایزنی در جمع خودی و معاهده به معاهده پیش برد، امروز گرد همانی 25 کشور، با شرایط اقتصادی و اجتماعی متفاوت (و نیز چشم انداز ورود کشورهای دیگر)، نهاد قدرتمندتری را برای تنظیم مناسبات میان آنان ایجاد میکند. بدینسان یکی از کارکردهای قانون اساسی بعنوان قانون فراگیر و بالادست اینست که قوانین بازی را به تازه از راه رسیدگان یادآوری کند. اما این قانون که آنرا گرد آورنده پیمانهای موجود، از رم، ماستریخت، آمستردام تا نیس اعلام کرده اند، مدعی چه تغییرات و اصلاحاتی نسبت به مجموعه همه این پیمانهاست؟ «پیشرفتهای سیاسی» در جامعه اروپا از جمله خیراتی است که مدافعان این قانون به آن نسبت میدهند. بیشک در قاره ای که جنگهای خاتمان برانداز بخود دیده است، وحدت

مداخله اکثر رسانه های بزرگ در دفاع از طرح قانون اساسی و تلاش آنها برای اینکه نقد اجتماعی به این پروژه را در کنار و معادل اعتراض ناسیونالیستی و ضد اروپایی قرار دهند به نتیجه نرسید؛ «نه» ناسیونالیست به محافل سنتی خود محدود ماند و مبارزه برای «نه» در سطح جامعه را نیروهای چپ و ضد کاپیتالیست به پیش بردند. این حرکت در عین حال در فضای مبارزاتی سرشار از اعتصابات و تظاهرات بر سر مطالبات متعدد اجتماعی جریان داشت، و همین بود که آنرا از صورت یک کمپین ساده رای دهی در آورد و دینامیسم یک مبارزه اجتماعی به آن بخشید. و بالاخره، در غیاب یک پروژه سیاسی روشن، افشاگری از «قانون اساسی» ظرفی برای اتحاد سمبولیک نارضایتی های اجتماعی شد.

از نزدیک به نیم قرن پیش تا کنون، همه امور اتحادیه اروپا از کارکرد بازار مشترک گرفته تا ایجاد پول واحد و جایگزاری تدریجی نهادها، از طریق پیمانهای بین المللی و بدون نیاز به «قانون اساسی» انجام یافته است. چرا تدوین چنین قانونی در چند ساله اخیر ضرورت یافته؟ و چه چیز در این پروژه قانون سبب شده که چنین بسیجی علیه آن سازمان یابد؟

در طول قرن بیستم رقابت قدرتهای امپریالیستی اروپا جهان را به دو جنگ ویرانگر کشاند. دو جنگ جهانی به فاصله دو دهه لازم بود تا بر یکایک این قدرتها روشن شود که پیروزی بر مشکل تنگی و

هر چه بیشتری از کشورها را باید خوشامد گفت؛ اما همین «اروپای واحد» دوران بالندگی خود را همراه با جنگهای قومی در بالکان گذرانده است، و اشاره به این واقعیت که اختلاف و رقابت میان آلمان و فرانسه در تسریع از هم پاشیدگی یوگسلاوی در دهه نود سهمی داشته، مبالغه آمیز نیست؛ این اروپا حتی نتوانست به تقسیم قبرس، در همان زمانی که به اتحادیه می پیوست، پایان دهد. مشکل بتوان پذیرفت که قانون اساسی مورد بحث با گمارش یک رئیس برای شورای اروپا به مدت چند سال، بجای ریاست نوبتی و چرخان، و یک وزیر امور خارجه (از دستاوردهای این قانون) بتواند لاقبل در این زمینه موجب تسلاي خاطر شود.

یکی دیگر از «پیشرفتهای» این قانون اساسی در زمینه دموکراسی، افزایش عرصه هایی است که در آنها پارلمان اروپا (تنها ارگان انتخابی با رأی مستقیم شهروندان) در روند «تصمیم گیری مشترک» دخالت داده میشود؛ اما این عرصه های افزوده هنوز هم سیاست خارجی و امور مربوط به دارایی را در بر نمیگیرد. در نظام لیبرالی غرب این تنها پارلمان نیست که کارکردهای عادی و پیش و پا افتاده یک پارلمان را ندارد؛ یعنی نه تنها نمیتواند قانونی تصویب کند، بلکه حتی به پیشنهاد کردن لوایح قانونی نیز مجاز نیست، چون این در چارچوب اختیارات «کمسیون» قرار دارد. این پارلمان در تصمیم گیریها نقش مشورتی دارد و در بهترین حالت میتواند مانع تصویب لوایح قانون شود. این همانست که «تصمیم گیری مشترک» نامیده میشود. با این رفرم مشکل بتوان حتی یک لیبرال نیمه دموکرات را هم به پیشرفتهای شگرف دموکراسی در قانون اساسی قانع کرد.

در بخش اصلی این قانون مشروح سیاستهای حاکم بر اتحادیه اروپا ارائه شده است؛ از جمله سیاستهای گمرکی، مقررات لازم برای کارکرد بازار داخلی، سیاست پولی و تجاری، رقابت آزاد و همچنین ثبات قیمتها و توازن بودجه. در همین جاست که «حقوق اجتماعی» مورد نظر قانون باز میشود، و از قضا همین تعریف از حقوق اجتماعی است که این طرح را مورد خشم و اعتراض توده های مردم قرار داده است.

قانون اساسی در مورد جهت گیری اقتصادی - اجتماعی اروپا میگوید: «اتحادیه در جهت اقتصاد اجتماعی بازار که به حد اعلا رقابت پذیر است» و آنرا تنها راه «نیل به اشتغال کامل و پیشرفت اجتماعی میداند، عمل میکند...» این «اقتصاد اجتماعی بحد اعلا رقابت پذیر» را مدت زمانی است که کارگران و بخش بزرگی از حقوق بگیران در زندگی روزمره خود تجربه میکنند. این یعنی فشار بر مزدها در جستجوی حد اکثر بارآوری در بازاری که از قید هر فشاری آزاد است؛ یعنی نیروی کار ارزان، بیکار سازی و اخراج، انتقال جغرافیایی تولید، و بطور خلاصه پانین آوردن سطح زندگی طبقه کارگر و اقشار کم در آمد. همین مردمی که اقتصاد اجتماعی ... را هر روز بر گرده شان حمل میکنند، با رأی منفی خود (79% کارگران و 67% کارمندان جزء و متوسط رأی دهنده) نشان دادند که این فجایع را پیشرفت اجتماعی نمیخوانند.

در مورد این حقوق اجتماعی میتوان به مورد «حق اشتغال» یا «حق کار داشتن» که در بیانیها و قوانین ملی و بین المللی بسیاری

بقیه از صفحه ۱۰ «قانون اساسی اروپا» و نئولیبرالیسم

برسمیت شناخته شده، اشاره کرد. این حق در قانون اساسی به «حق کار کردن» و «حق جویای کار بودن» تبدیل شده است. معنای این تغییر عبارت از لحاظ حقوقی کاملاً روشن است: حق کار داشتن به معنای «حق بیمه بیکاری» است، چون وجود حق اشتغال برای هر فرد جامعه این تعهد را برای دولت و کارفرما ایجاد میکند که در صورت نبود شغل، فرد بیکار را تأمین مالی کنند. «حق کار کردن»، برای جامعه هیچگونه تعهدی را در مقابل فرد محروم از کار ایجاد نمیکند. اشاره این قانون در بخشی دیگر به حق بهداشت و درمان نیز به همین گونه است:

«اتحادیه اروپا این حق را برسمیت می‌شناسد و آنرا مراعات میکند.» بعبارت دیگر اتحادیه این حق را در آنجا که وجود دارد برسمیت می‌شناسد اما به تضمین دیرپائی آن پای بند نیست، و در جایی که موجود نیست التزامی به ایجاد آن ندارد.

موارد دیگر را باید، نه در گفته، ها بلکه در نا گفته ها جست؛ یعنی آن حقوقی که این قانون به آنها نمی‌پردازد، از جمله حق داشتن حداقل درآمد، بازنشستگی، بیمه بیکاری، مسکن مناسب ... و این در حالیست که برخی از موادی که جانی در یک قانون اساسی ندارند، با وسواس تمام در جزئیات خود نگاشته شده اند.

در باب خدمات عمومی میگوید: «مؤسساتی که اداره خدمات عام المنفعة اقتصادی را بر عهده دارند تحت مقررات رقابت قرار میگیرند». خدمات عمومی یعنی خدماتی با کیفیت

واحد که به همه شهروندان عرضه میشود. خدمات عمومی استفاده از امور رفاهی برابر را برای هر شهروند، مستقل از میزان در آمد و محل زندگیش تأمین میکند. سیستمی از تعدیل قیمتها و سوبسیدهایی از محل بودجه دولتی لازم است تا ادامه کاری این خدمات را بدون اتکاء به مکانیسم سود دهی تأمین نماید. از 50 سال پیش تا کنون، شهروندان فرانسه مطابق این اصول از گاز، برق، پست، ترانسپورت و ... استفاده کرده اند؛ این سرویسها را جزئی از زندگی روزمره شان میدانند و تبدیل خود از مصرف کنندگان خدمات عمومی به مشتریان خدمات «برای منفعت اقتصادی همگانی» را با بدبینی و نگرانی مینگرند، چون میدانند که وابسته کردن این سرویسها به سود دهی بمعنای تعطیل نمودن آنها در جایی است که به اندازه کافی سود آور تلقی میشوند.

اروپا، با همه دستاوردهای مثبتی که از جمله در برچیدن مرزهای گمرکی و موانع تردد آزادانه افراد داشته، بویژه در دهساله گذشته معادل گسترش نابرابریها و فقیر شدن بخشی از مردم آن بوده است. این همان اروپایی است که اعضای آن در بازاری بزرگ بر مبنای کوچکترین مخرج مشترک از حقوق رفاهی و اجتماعی به خط میشوند، چرا که همانطور که قانون اساسی میگوید این «کارکرد بازار داخلی است که یکسان سازی سیستمهای اجتماعی را تعیین میکند.»

تشکیل اروپا از همان معاهده رم (1957) حول بازار و بعد ها پول، یک انتخاب استراتژیک بوده است. میدان بازی این قانون اساسی همانند معاهدات دیگر، در زمین سرمایه داری، مالکیت خصوصی، اقتصاد بازار، رقابت و کسب سود است؛ و رسالت جامعه اروپا با از میان بردن همه سدهای موجود در

مقابل گردش آزادانه کالاها، افراد، خدمات و سرمایه همواره ایجاد یک بازار واحد، یک اتحادیه اقتصادی و پولی بوده است. اما امروز سرمایه داری، که با بحران ساختاری و عمومی درگیر است، در شرایطی متفاوت با دوران رونق پس از جنگ دوم و اوج اعتلای دولت رفاه بسر میبرد. اگر یک چنین قانون اساسی ای با یک مبحث مربوط به حقوق اجتماعی برای اروپا، چهل سال پیش برشته تحریر در میامد قطعاً بسیار «سوسیال» تر از امروز میبود، بیشک از ضرورت میزانی از عدالت اجتماعی و مالیات بستن بر سرمایه و فواید مداخله دولت در اقتصاد و سوبسید دادن و بسط رفاه اجتماعی و خدمات عمومی سخن میگفت و برای آنها مقررات وضع میکرد؛ اما امروز از این قبیل دست و دل بازیها خبری نیست. امروز این قانون اساسی نمیتواند تناقض میان کارانی مکانیسمهای بازار آزاد و تخفیف نابرابریهای اجتماعی را بپوشاند؛ و علیرغم تعارفات بسیار در باب پیشرفت و توسعه اجتماعی، آنچه در اولویت قرار دارد احیای سود آوری سرمایه است. این قانون، ممنوعیت هر اقدام یا سیاستی را که باعث و بانی کاهش انگیزه سرمایه گذاری و حد اکثر سود آوری گردد، نهادینه میکند. به این ترتیب لیبرالیسم اجتماعی ای که این قانون اساسی در جایی مدعی آن میشود در جای دیگری که محتوای خود را برملا میکند، انکار میگردد؛ و هیچکدام از بند ها و موادی که در ستایش از ارزشهای اجتماعی یا با مراجعه به «منشور حقوق پایه ای» اروپا نگاشته شده اند، نمیتوانند خصلت نئولیبرالیستی طرح قانون اساسی را، که تحولات واقعی اقتصادی و اجتماعی اروپا را فرموله میکند، پنهان کنند.

امروز نئولیبرالیسم، بر مبنای شیفت سرمایه داری از رقابت

تنظیم شده به «رقابت آزاد و تحریف نشده»، جهت گیری مشترک سوسیال دموکراتها و لیبرالهای اروپا است؛ بیجهت نیست که یکدهه پیش، در حالیکه اکثریت قاطع دولتهای بر سر کار در اروپا را احزاب سوسیال تشکیل میدادند، فاتحه خوانی بر مزار دولت رفاه آغاز گردید و کشورهایی که هنوز دست از این مدل اقتصادی بر نداشته بودند، به «مدرنیزه کردن» خود دعوت شدند.

شاید اصلی ترین دلیل تدوین قانون اساسی برای اروپا در این برهه تاریخی اینست که بعنوان قانون ارشد و مقدم بر قوانین ملی، در کشورهایی که یا با مقاومت در برابر رفرمهای مبتنی بر پایان دادن به بقایای دولت رفاه روبرو هستند یا دستاوردهای اجتماعی جنبش کارگری در آنها بدرازا کشیده است، گشایش های حقوقی لازم را برای ایجاد تغییرات مورد نیاز فراهم کند.

اتحادیه اروپا با محرومیت از قانون اساسی در مسیر حرکت خود تغییر ریل نخواهد داد، و با قانون اساسی یا بدون آن در جهت سیاستهای نئو لیبرالی، سیاست حمله به سطح مزد کارگران، کاهش خدمات رفاهی اقشار کم در آمد، کاهش بودجه های مربوط به بازنشستگی و بیمه های اجتماعی، کاهش اعتبارات بیمارستانها و مدارس، ... به پیش خواهد رفت. اهمیت پیروزی «نه» در رفراندوم قانون اساسی، و بی اعتبار شدن پروژه ای که اینگونه سیاستها در آن ثبت شده اند، را پیش از هر چیز در بحران سیاسی ای که بدنبال خود آورده است باید جست؛ وگرنه مقابله با این سیاستها و تأثیرات مخرب آن بر شرایط کار و زندگی کارگران و زحمتکشان در اروپا، مانند هر جای دیگری، در چارچوب مبارزات روزمره و متشکل آنان امکان پذیر است. ***

اعتصاب کارگران کوره خانه های "وایگان" با پیروزی پایان یافت

بنا به خبری که از رادیو صدای انقلاب ایران (رادیو کومه له) پخش شده است، اعتصاب کارگران کوره خانه های وایگان با پیروزی کارگران و رسیدن به خواسته‌هایشان پایان یافته است.

روز پنج شنبه 9 تیرماه بعد از 6 روز اعتصاب یکپارچه و متحدانه کارگران کوره خانه های وایگان و دیزه خالی در منطقه شبستر سرانجام کارفرمایان خواسته‌های کارگران از جمله افزایش حقوق و تامین مزایایی مانند پرداخت هزینه ایاب و ذهاب، پاداش و بیمه را پذیرفته و کارگران نیز اعتصاب خود را پایان داده اند.

در جریان این اعتصاب کارگران موفق شدند نرخ 3950 تومان را در مقابل هر 1000 خشت به کارفرمایان تحمیل کنند که با در نظر گرفتن حق ایاب و ذهاب، پاداش و بیمه حقوق کارگران کوره خانه های وایگان به 4300 تومان در قبال هر 1000 خشت افزایش یافت، ضمن اینکه حقوق کارگران تعداد دیگری از کوره خانه ها به 4200 تومان و حقوق شمار دیگر از کارگران دیگر کوره خانه ها مانند کوره خانه های دیزه خالی به 4000 تومان افزایش یافت.

کارگران از نمایندگان اداره بیمه و فرمانداری قول گرفته اند که روز پنج شنبه آینده به کوره خانه ها مراجعه کنند و از نزدیک وضعیت کارگران را مشاهده کنند. همچنین قرار است کارگران مزایای دیگری از جمله دادن آرد، وسیله رفت و آمد به شهر و بلعکس و دیگر امکانات دیگر را از کارفرمایان مطالبه کنند.

بعد از این پیروزی کارگران از روز شنبه 12 تیرماه به سر کارهایشان بازمی گردند. این پیروزی کارگران بار دیگر نشان داد که تنها در سایه اتحاد و همبستگی است که کارگران می توانند خواسته‌های انسانی و روای خود را به کارفرمایان تحمیل نمایند.

اعتصاب سلاح موثری برای رسیدن کارگران به حقوق خود و اتحاد و پافشاری بر حقوق کارگران نیز ضامن پیروزی اعتصاب است. بدون شک این پیروزی کارگران کوره خانه ها گامهای موثر و پیروزی های دیگری را به دنبال خواهد داشت.*

به نقل از سایت پیام

احضار و تهدید کارگران محکوم است

محمود صالحی

دولت برای مقابله با اعتراضات روبه گسترش کارگری به احضار و تهدید فعالان کارگری پرداخته است. این اعتراضات کارگری برای دستیابی به مطالبات تلمبار شده کارگران طی بیست و هفت سال گذشته است و نتیجه هیچ تحریک و توطئه ای نیست. به همین دلیل با دستگیری، احضار و تحت فشار گذاشتن کارگران مبارز، اعتراضات کارگری پایان نمی یابد. این امری است که هم برای فعالان کارگری و هم برای دستگیر کنندگان کارگران احتیاج به اثبات ندارد. بدنبال اعتراضات کارگران اخراجی شاهو که منجر به رای هیات تشخیص به بازگشت به کارشان شد تاکنون دو نفر از فعالان کارگری کارخانه شاهو بنامهای هادی احمدی و خالد سواری در روزهای 17 و 18 خرداد به مدت کوتاهی توسط مقامات امنیتی احضار و مورد آزار و تهدید قرار گرفته اند که در این میان هادی احمدی از ناحیه گوش آسیب دیده است. این در حالی است که کارفرما هنوز رای هیات تشخیص مبنی بر بازگشت به کار کارگران را نپذیرفته و به آن اعتراض کرده است.

احضار، تهدید، و اذیت و آزار کارگران محکوم است. فعالان کارگری نباید دستگیری و رفتاری که با آنها در طول بازداشت میشود را پنهان کنند. خبر هر دستگیری فعالان کارگری باید با سرعت پخش شود به اطلاع کلیه تشکلهای کارگری و مترقی در جهان رسانده شود. خود فعالان کارگری دستگیر شده باید بدانند که گروههای بسیاری برای آزادی آنها مبارزه و اعتراض می کنند. فعالان کارگری باید رفتاری که با آنها در زندان میشود را علنی کنند و مقامات امنیتی باید بدانند که رفتارشان با کارگران دستگیر شده پنهان نخواهد ماند و علنی خواهد شد. مقامات امنیتی باید بدانند که آنچه فعالان کارگری در هنگام بازداشت و تحت فشار بیان می کنند هیچ ارزشی ندارد.*

بازتکثیر از:

انجمن کارگری جمال چراغ ویسی

2005-06-15

www.akjamal.com

ajoman_kargarijamal@yahoo.com

کارگر امروز

از سایت کارگر امروز دیدن کنید.

www.workertoday.com

سردبیر: ایرج آذرین
Editor: Iraj Azarin
editorbaroo@yahoo.se

هیات تحریریه: احسان کاوه
رضا مقدم، سودابه مهاجر

www.wsu-iran.org

اعتصاب کارگران شرکت ایران

خودرو دیزل همچنان ادامه دارد

جمعی از کارگران شرکت ایران خودرو دیزل:

کارگران شرکت ایران خودرو دیزل همچنان به اعتصاب منفی خود در جهت رسیدن به خواسته‌های خود و بازگشت همکاران اخراجی خود ادامه می‌دهند. آنها هفته گذشته نیز از خوردن غذا امتناع کرده و با کم کاری خود در سرکار حاضر شدند. کارگران ایران خودرو دیزل اعلام کرده‌اند که روز پنجشنبه در سرکار حاضر نخواهند شد.

دوستان و همکاران گرامی تضمین امنیت شغلی بازگشت کارگران اخراجی و انحلال شرکت‌های پیمانکاری و لغو قراردادهای موقت استخدام رسمی کارگران قراردادی

تشکیل مجمع عمومی خواست اصلی ما کارگران اعتصابی می باشد.

دوستان و همکاران بیش از یک هفته از اعتصاب شکوهمند ما کارگران می‌گذرد ولی هنوز دوستان اخراج شده شرکت پیمانکاری احیا گستر سبز به سرکار خود باز نگشته‌اند. هنوز مدیران شرکت هیچگونه اقدامی در این مورد انجام نداده‌اند هنوز مسولان وزارت کار از خواب غفلت بیدار نشده‌اند تا جواب کارگران اخراجی را بدهند. هنوز خانه کارگرها از تماشای اخراج فلیه ای ما کارگران سیر نشده و همچنان در حال فریب کارگران و تبریک گفتن به محجوب که یکی از طراحان اصلی

قراردادهای موقت و شرکت‌های پیمانکاری است می باشند.

دوستان کارگر امروز تنها راه نجات ما کارگران اعتصاب است. زمانی که کوچکترین جواب ما کارگران سرکوب و اخراج می‌باشد زمانی که ایجاد هر تشکل کارگری ممنوع می‌باشد. وظیفه ما کارگران است که با هم متحد شده و به اعتصاب و مبارزه منفی خود ادامه بدهیم ما کارگران شرکت ایران خودرو دیزل تا زمان بازگشت دوستان اخراجی خود به سرکار همچنان به اعتصاب خود ادامه خواهیم داد. همکاران گرامی

روز پنجشنبه و جمعه که از طرف شرکت اضافه کاری اعلام شده است به عنوان پشتیبانی با کارگران قرار دادی و اخراجی در سرکار حاضر نخواهیم شد. و تا رسیدن به خواسته‌های خود به اعتصاب ادامه خواهیم داد. رسیدن به پیروزی بدون کمک تمام کارگران سراسر جهان سخت است ما تمام کارگران سراسر جهان را در جهت رسیدن به خواسته‌های خود به پشتیبانی فرا می خوانیم.*

زنده باد همبستگی کارگران

پیروز باد مبارزات بر حق کارگران

به نقل از سایت کارکر امروز

این چنین در جامعه آذربایجان ترور و وحشت خود را گسترش می‌دهد. سوال به طور واقعی این است که آیا ترس از انتقام و کینه جویی پیروز می‌شود، یا به ناامیدی برای حاکمان وحشت آفرین تبدیل خواهد شد؟ این بستگی به ما در سراسر جهان دارد.

آیا ما می‌توانیم فقط با صدای شلیک گلوله‌ها عکس العمل نشان دهیم، یا اینکه، همچنین قادر به درک فریاد درگلو مانده یک توده مردم بی‌صدا خواهیم شد؟*

الین جونسون (Elin Jönsson)
افتون بلاد 9-6-2005

برگردان به فارسی
حمید قربانی

اورا می‌خواهند، شب‌ها به درب خانه آنها مراجعه کرده و زنگ را به صدا در می‌آورند. اگر دوستم برای نجات جانم از کشور فرار کند، ریسک این که، آنها به جای او زنش را به گروگان بگیرند خیلی زیاد است، زیرا که آنها به اذیت و آزار خود نسبت به کسی که اعتراف کرده باشد که باصطلاح جرمی را مرتکب شده است پایان نمی‌دهند. آنها حتی بعد از دستگیری هم موقعی به اذیت و آزار خود نسبت به خانواده مجرم پایان می‌دهند که خانواده قول دهد که حرفی با کسی نمی‌زند و شکایتی نمی‌کند. و باید همچنین دوستان و همسایگان هم بدانند که آنها با فردی "ناپاب" رفت و آمد داشته و دارند.

از حرف زدن با ما پرهیز کردند یک دوست همکار اندیجانی من دارد فکر می‌کند که خود را به مامورین امنیتی-اطلاعاتی تحویل دهد با این امید که مامورین به اذیت و آزار خانواده اش خاتمه دهند. او قبل از قتل عام در اندیجان هم بعنوان عنصر خطرناک از طرف دولت شناخته شده بود و بر اثر آن کارش را از دست داده و مدتی بود که به طور غیرقانونی و مخفیانه در شهر دیگری زندگی و کار می‌کرد. او به کار روزنامه نگاری خود ادامه داده و طبیعتاً در رابطه با قتل عام محل تولدش گزارش تهیه می‌کرد.

چند هفته است که بطور دائم، مامورین امنیتی رژیم به خانواده اش تلفن می‌زنند و

بقیه از صفحه ۱۵

آیا وحشت

می‌تواند پیروز شود؟

به یک ماشین باری که بوسیله سربازان مسلح نگهبانی می‌شد، منتقل کند. کسی نمی‌داند که آنها را کجا بردند. در هفته گذشته یکی از اهالی اندیجان را بعد از اینکه نشان داد که یکی از گروه‌های دسته جمعی، کجا وجود دارد به قتل رساندند. ما برای این که بدانیم کشته‌ها را چگونه دفن نموده‌اند سعی کردیم که با مردمی که در نزدیکی کوهی که گورها در دامنه آن واقع شده‌اند، سکونت دارند مصاحبه کنیم، اما آنها از ترس گرفتار شدن

آیا وحشت می تواند پیروز شود؟

حقیقتا کافی است که من فقط نامه های آنها را منتشر کنم، ولی این کار با آشکارشدن نام آنها برایشان حکم مرگ را دارد. آنها اکنون برای این که روزنامه نگار هستند با جانشان بازی می کنند، آنها را در تبلیغات تهدید کننده ای که در هفته های اخیر به طور مرتب جاری است، خائن به مملکت و قاتل می نامند.

بودن من در ازبکستان در زمان آتش گشودن نیروهای امنیتی و انتظامی به روی مردم در شهر اندیجان، کاملا اتفاقی بود. من به تاشکند رفتم که بعنوان یاری دهنده و راهنمایی کننده برای بالا بردن توان روزنامه نگاری در یک روزنامه وابسته و مورد اعتماد دولت کار کنم. هنگامی که سردبیر همان روزنامه در باره حوادث اندیجان با این عبارت "من وقت نگاه کردن به آنجا را ندارم." قضاوت کرد، من از آنجا فرار کردم تا بتوانم به کار روزنامه نگاری بپردازم. من به خبرگزاری اوز نیوز (Uznews) که یک خیرنگاری زیرزمینی است پیوستم. این خبرگزاری بعد از آنکه دولت این کشور به آن اجازه کار نداد به یاری چند روزنامه نگار در تاشکند پایتخت این کشور، کارش را ادامه می دهد.

هر روز صبح زمانی که من و دوستان ازبکستانی ام به محل کارمان می آمدیم با ماموران امنیتی روبرو بودیم که هر بار با ماشین های مختلف و چهره های متفاوت درست مقابل اتفاقات کارمان با شیشه های باز ماشین های شخصی، موبایل در دست، ایستاده بودند. آنها هر گونه رفت و آمد

جلب می کنیم.

الین جونسون:

"زندگی من در خطر است، افراد پلیس مرا تعقیب می کنند و هر شب زنگ اتاق مرا می زنند آیا من باید فرار کنم یا از مقاومت دست برداشته و خود را تحویل دهم؟"

"من اطلاع یافته ام که آنها دستورکشتن مرا دریافت کرده

عام شهر اندیجان در نیمه ماه مه در ازبکستان جان خود را از دست دادند و رئیس جمهور اسلام کریموف به درخواست اتحادیه اروپا مبنی بر فرستادن یک هیئت تحقیق جوابی نداده است.

امروزه در برابر این جنایت یک تمایل شدید به سکوت بر علیه روزنامه نگاران، شاهدان عینی، فعالین مدافع



بعد از قتل عام در اندیجان در ماه مه، عکس از Ap

اند. "من جرئت بیرون رفتن از خانه را ندارم، مردان ناشناس شبها دور و بر خانه من می دوند، من باید چه کار کنم؟"

هر روز زمانی که صندوق پستی الکترونیکی ام را باز می کنم آنرا پراز نامه های دوستان و همکارانم در ازبکستان می بینم، آنها همه خواهان کمک کردن هستند. آنها کسانی هستند که بامن در هنگامی که از ازبکستان برای رادیو و تلویزیون سوئد، گزارش تهیه می کردم، همکاری می کردند. برای توصیف اوضاع ازبکستان

حقوق انسانی و خانواده های جان باختگان اندیجان بر دستگاه های خبر رسانی حکمفرما شده است.

تنها روزنامه نگار سوئدی که توانست به این کشور داخل شود و برای رادیو و تلویزیون سوئد گزارش تهیه کند، الین جونسون روزنامه نگار غیر وابسته بود. او برای دادن خدمات آموزشی به یک روزنامه ی دولتی یه ازبکستان رفت، ولی در آن جا به یک خبرگزاری غیرقانونی و ممنوع ازبک پیوست. در اینجا توجه شما را به توصیف او از این واقعه

هنگامی که قتل عام به دستور اسلام کریموف رخ داد، انسانهای زیادی اظهار ناراحتی و تنفر کردند، ولی مثل هر واقعه اجتماعی دیگری در این جا هم معترضین به دلیل تعلقات طیفاتی و اجتماعی مختلف با برداشت ها و علل متفاوت اعتراض خود را اعلام کردند که شما در زیر یکی از این اعتراضات و اظهار انزجارها از چنین وقایعی را از زبان یک روزنامه نگار میخوانید. اما کسانی دیگری نیز اظهار ناراحتی کردند که من فقط در این جا توجه شما را به یکی از آنها جلب می کنم. دولت سوسیال دموکرات سوئد با خرج میلیونها کرون از پول مالیات دهندگان این کشور، همزمان با این رخداد میزبان سران و وزرای کشورهای عضو پیمان نظامی ناتو بود. وزیر امور خارجه سوئد و فرمانده ناتو هم از کسانی بودند که از وقوع این جنایت ناراحتی خود را اعلام نمودند ولی نه برای اینکه صدها و شاید هزاران انسان بیگناه جان باخته بودند، بلکه برای این ناراحت بودند که این فاجعه باعث شده که رئیس جمهور ازبکستان نتواند در این کنفرانس شرکت کند.

مطلب زیر گزارش تکان دهنده ای از فاجعه انسانی اندیجان است که به قلم روزنامه نگار غیروابسته سوئدی الین جونسون نوشته شده و در روزنامه آفتون بلادت در تاریخ 9-6-2005 به چاپ رسیده است.

حمید قربانی

2005-7-4

روزنامه نگار غیروابسته سوئدی الین جونسون از ازبکستان گزارش می دهد.

هنوز مشخص نیست که چه تعداد انسان بی گناه در قتل

آیا وحشت می تواند پیروز شود؟

به محل کارمان را کنترل می کردند و هرگونه حرکت باصطلاح مشکوکی را بوسیله تلفن به مقامات امنیتی بالاتر گزارش می نمودند. گاهی برای بیشتر ترساندن و ایجاد رعب و وحشت از ما عکس می گرفتند.

در تظاهرات تاشکند ماموران امنیتی بوسیله دوربین های فیلم برداری ویدئویی از ما فیلم می گرفتند، ولی بیشتر از خود شرکت کنندگان در تظاهرات فیلم برداری می کردند. آنها در زمان مصاحبه روزنامه نگاران با شرکت کنندگان در تظاهرات، خود را به زور در بین مصاحبه شوندگان و مصاحبه کنندگان، برای گوش دادن و گزارش تهیه کردن از گفتگو ولی بیشتر از همه چیز، برای ایجاد وحشت و هراس قرار می دادند.

یکی از فعالین حقوق انسانی که در یک تظاهرات در جلوی سفارت روسیه شرکت کرده بود، وضعیت را این چنین توصیف می کند: " به محض مطرح شدن در مطبوعات جای ما در زندان است. زمانی که شما محل را ترک کنید، آنها ما را دستگیر می کنند. شما روزنامه نگاران تنها ضامن امنیت ما هستید."

درست بعد از این که توجه مطبوعات غربی از ازبکستان برگشت، به اعمال خشونت آمیز از سوی نیروهای امنیتی و انتظامی دولتی افزوده شد. در یک تظاهرات من خودم شاهد بودم که ماموران نیروی

امنیتی با باتون به جان تظاهرکنندگان افتادند و پلاکاردهای آنها را پاره کرده و آنها را از ناحیه شکم مورد حمله قرار دادند. یکی از همکاران من از این صحنه بوسیله دوربین فیلم برداری کرده است. پس از آن من فیلم را نیز تماشا کرده و همچنین زخمها و خون مردگیهای موجود در بدن فعالین حقوق انسانی را بعد از هر تظاهراتی دیده ام.

واقعا مشکل است که انسان بتواند احساس خود را توصیف کند که اول از این طرف خیابان به آن طرف خیابان از وسط دوربین های فیلم برداری نیروهای امنیتی و تظاهر کنندگان وحشت زده فرار کند و بعد در کافه ای ناهار بخورد که در آنجا همه شاد و خندان در حال گوش دادن به موزیک پاپ و یا در حال صحبت نمودن از خرید های ارزاقی قیمت روزانه و مقایسه آنها با یکدیگر باشند و ندانند که در یک محل آن طرف تر چه می گذرد. من چندین بار به این فکر کردم که: کدام جهان واقعیت دارد؟ جهان آنها و یا ما؟ چگونه ممکن که این دو دنیای کاملا متفاوت، در کنار هم موجود باشند؟

همانند آن شب هنگام، در هتلی که من زندگی می کردم، اتفاق می افتد. توریست ها، بازنشستگی از فرانسه و ایتالیا در کنار استخر شنا درحال نوشیدن مشروبات، و خدمتکارانی که به رویت می خندند و می گویند، اوی، تو امروز خیلی کار کردی، تو.

این درست شبی است که روز آن در چهل مایلی آنجا چند صد انسان را با شلیک گلوله به قتل رساندند. اما انسان نمی داند، واقعا کیست که نداند واقعیت چیست؟ و چه

کسی دارد خود را به ندانستن می زند؟ من برای این که شناخته نشوم ساکت می مانم و با لبخندی ساختگی بر لب با پرسنل در باره چگونگی هوا شوخی می کنم.

یکی از زنان دوست من که خبرنگار نیست، ولی اتفاقی به فاکت هایی در رابطه با قتل عام اندیجان دست یافته بود برای من تعریف کرد که هنگامی که او به کافه اینترنتی برای مایل کردن آنها برای من می رود، مسئول کافه به طور ناگهانی بالای سرش ظاهر شده و به او می گوید که شما باید بیدرنگ کافه را ترک کنید، زیرا که شما مشغول کار غیرقانونی و ممنوع سیاسی هستید.

در برخی از کافه های اینترنتی امروزه شما با آگهی هایی روبرو می شوید که نوشته شده است که اگر شما به سایت های ممنوعه مراجعه کنی، جریمه شما چقدر است. اگر به سایتهای پورنوگرافی مراجعه کنی، جریمه شما 5 دلار ولی اگر به سایت های سیاسی مخالفین مراجعه نمایی 10 دلار باید بعنوان جریمه بپردازی. حداقل دستمزد روزانه در ازبکستان 7 دلار است.

در بین سکوت و انکار: در حین مسافرت با یک تاکسی من و دوستانم در باره همکاران تهدید شده مان، در حال صحبت کردن هستیم. هنگام پیاده شدن از تاکسی راننده تاکسی ناگهان بر می گردد و می گوید: "نا راحت نباشید، شما تنها نیستید، ما همه با شما هستیم."

اکنون من هم خودم را یک میرغضب احساس می کنم. بسیاری از همکاران اندیجانی من که بر ترس خود پیروز شدند و با من مصاحبه کردند، با وجود آن همه وحشت مرا

به خانه های خود مهمان نمودند. زندگی همه آنها در خطر جدی است. حداقل 5 نفر از آنها دستگیر شده و در زندان به سر می برند، بقیه هر روزه از جانب پلیس و ماموران امنیتی تهدید می شوند. من می دانم که بسیاری از آنها با مطبوعات دیگر هم همکاری کرده اند؛ اما، در هر صورت من خودم را مسئول دانسته و شریک جرم هستم و این آگاهی وحشتناکی است.

من در یک ماشین با پسری مصاحبه کردم. چشمان او پر از اشک شد و صدایش به هق هق بیشتر از حرف زدن شباهت داشت، هنگامی که برای من تعریف می کرد که چگونه و چطور همسایگانش را در میدان به قتل رساندند، و چطور او جنازه ها را در صبح زود منتقل کرد. همزمان او از این ترسی وحشتناک داشت که با من، یک روزنامه نگار خارجی در ماشین شناسایی گردد. هر دفعه که ماشین به طرف ما می آمد من مجبور می شدم که چهره غربی خودم را از دید راننده و بقیه سرنشینان آن پنهان نمایم. من اسم او را نپرسیدم، من مایل نبودم که نام او را بدانم. اما چرا او باید به من اطمینان می کرد؟ در هر صورت او این کار را کرد، **نفرت او بر ترسش پیروز شده بود.**

بعد از مصاحبه کردن یک تیم روزنامه نگاران خارجی با زخمیان یک بیمارستان در اندیجان، 15 نفر از زخمیها ناپدید شدند. زنی که مرا می شناخت برای من تعریف کرد که چگونه به او دستور دادند که آنها را با تخت های بیمارستانشان

انتخابات ریاست جمهوری و فعالان جنبش ضد سرمایه داری

اخیرا اطلاعاتی ای با نام "کارگران و انتخابات ریاست جمهوری" و با امضای "فعالان جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر" منتشر شده است که ذکر چند نکته درباره آن ضروری است. قبل از هر چیز باید تاکید کنم که ستون "یادداشتها و نکته ها" در سایت کارگر امروز به مطالب بسیار کوتاه اختصاص دارد و همانطور که خود خواننده مشاهده خواهد کرد بررسی مفصل همه نکاتی که در این اعلامیه یک صفحه ای مطرح شده در حوصله این ستون نیست. با این حال موضوعات مطرح شده در این اعلامیه نزد سوسیالیستها چنان آشنا و روشن است که خواننده حتی با یک اشاره کوتاه هم متوجه کل ماجرا خواهد شد.

1- "فعالان جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر" هنوز سند اعلام موجودیت خود را منتشر نکرده اند تا بتوان پی برد که آنها از کدام گرایشات فکری چپ می آیند و چه سابقه ای دارند. همچنین روشن نیست که اینها گروه و سازمان هستند یا یک محفل، مناسبات درونی آنها چگونه است، بطور مثال مبنای عضوگیری آنها چیست و چگونه تصمیم گیری می کنند و یا خود اعلامیه فعلی را چگونه تهیه کرده اند و به هم نظری رسیده اند تا منتشر شود.

2- گفته شده است که: "به تجربه خودمان در ۸ ساله اخیر اشاره کنیم. در دوم خرداد ۱۳۷۶، راهی که اکثریت مردم برای "نه" گفتن به جمهوری اسلامی انتخاب کردند، "آری" گفتن به انتخابات و رای دادن به نامزدی دولتی بود که به طور

کامل مورد تائید قدرت حاکم نبود. اقلیتی از مردم نیز به صورت پراکنده و انفرادی، یا از سر انفعال سیاسی و یا از زاویه ای صرفا اخلاقی و برای تبدیل نشدن به دلال مظلّم، در انتخابات شرکت نکردند."

اولین سنوال این است که این "فعالان جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر" در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۶۷ شرکت کردند یا نه. البته با تحلیلی که اینها از "اقلیتی" که رای نداده دارند دشوار است که خودشان در زمره این اقلیت باشند. از نظر اینها اقلیتی که رای نداده است یا از سر "انفعال سیاسی" بوده و یا "از زاویه ای صرفا اخلاقی برای تبدیل نشدن به دلال مظلّم"!! هر چند معلوم نیست از کی "دلال مظلّم" نشدن امری است صرفا اخلاقی و نه سیاسی.

۳- "فعالان ضد سرمایه داری" درباره انتخابات فعلی می گویند که تحریم "منفعلا نه" و غیر سیاسی انتخابات" به تنهایی کافی نیست و باید "نه" به انتخابات همراه با "آری" به یک منشور سیاسی طبقه کارگر باشد. در اعلامیه آمده است: "این

منشور پیش از هر چیز باید حاوی خواست جدایی کامل دین از دولت باشد، زیرا اکنون مانع سیاسی دخالت شهروندان در تعیین سرنوشت خویش خود، حکومت دینی است...

پس، بدون شک، منشور سیاسی کارگران باید حاوی آزادی های بی قید و شرط بیان، آزادی تشکل، آزادی اعتصاب و بطور کلی تمام آزادیهای سیاسی باشد."

طبعاً نیروهای سیاسی بسیاری در اپوزیسیون ایران هستند، از جمله مدرنیستها (مستقل از اینکه چه نامی بر خود دارند) که دیکتاتوری حاکم را ناشی از حاکمیت مذهب می دانند. اما در مقابل، سوسیالیستها و کمونیستها آنرا ناشی از حاکمیت سرمایه در کشوری نظیر ایران می دانند. از جمله نتایج این اعلامیه این است که به کارگران القا شود که "بطور کلی تمام آزادیهای سیاسی" با حاکمیت دین غیر ممکن است نه با حاکمیت سرمایه داری در ایران. آیا حاکمیت یک سرمایه داری غیر دینی در ایران "مانع سیاسی دخالت شهروندان در تعیین سرنوشت خویش" نیست؟ آیا نام "فعالان جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر" با این تحلیل خوانایی دارد؟ این تحلیل با فعالان جنبش لائیک و مدرنیستها" بیشتر خوانایی دارد تا سوسیالیستها. سنوال بطور مشخص این است که اختلاف "فعالان

جنبش ضد سرمایه داری" با پلاتفرم سیاسی جمهوری خواهان لائیک که حاوی همین آزادیهای اساسی علیه رژیم اسلامی است و انتخابات را هم تحریم کرده اند، چیست؟ آیا شما طرفدار تحریم انتخابات با پلاتفرم سیاسی جمهوری خواهان لائیک هستید؟

۴- در اعلامیه آمده است: "باید حول منشور سیاسی طبقه کارگر و با استفاده از تمام وسایل و شیوه های مبارزه متمدنانه ...". لطفا چند نمونه از شیوه های مبارزه "غیر متمدنانه" که شما ناگزیر از مرزبندی با آن شده اید را توضیح دهید و بطور مشخص اعلام کنید که آیا "قیام و انقلاب" متمدنانه است یا غیر متمدنانه."

۵- اعلامیه نه گفتن به انتخابات را بدون آری گفتن به منشور مورد نظرش، "تحریم منفعلا نه" و غیر سیاسی انتخابات" نامیده است. دو روز دیگر انتخابات است و هنوز "فعالان جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر" منشور خود را منتشر نکرده اند. سنوال این است که این فعالین در انتخابات شرکت میکنند و یا "منفعلا نه" و غیر سیاسی" در انتخابات شرکت نمی کنند.*

چهارشنبه ۲۵ خرداد ۸۴
به نقل از سایت کارگر امروز

آدرسهای تماس مستقیم

با

اتحاد سوسیالیستی کارگری:

wsu@home.se

shoramarkazi@yahoo.fr

wsu-t.xarej@home.se

0046-739-397-143

شورای مرکزی:

کمیته خارج:

تلفن: